

خدای سه گانه؛

سیر پیدایش و تحول عقیده تثلیث و نگرش انتقادی قرآن کریم به آن

علی اسدی*

چکیده

این مقاله دارای دو بخش اصلی است. در بخش نخست مفهوم‌شناسی، سیر پیدایش، تحولات و تفسیر و تبیین‌های گوناگون تثلیث، در دوره‌های مختلف تاریخی به اجمال بررسی شده است. در بخش دوم، نگرش انتقادی قرآن کریم درباره آن آمده است. قرآن کریم، دو بار مفهوم اصطلاحی «تثلیث» را به روشنی یاد کرده و به نفی و نقد صریح آن پرداخته است. در این آیات، ضمن معرفی تثلیث به عنوان عقیده‌ای کفرآلود، به زمینه‌های پیدایش آن، اشاره شده است. در دسته‌ای دیگر از آیات، بدون یادکرد صریحی از تثلیث، ضمن ارائه خداشناسی توحیدی و مسیح‌شناسی کاملاً متفاوت با الاهیات تثلیثی، مبانی و مفاهیم اصلی تثلیث، مانند فرزند داشتن خدا، الوهیت، پسر و زاییده خدا بودن مسیح ع و این همانی‌الله و مسیح ع به شدت انکار شده است. کلید واژه‌ها: تثلیث، اقانیم سه گانه، آموزه نجات، پسر، پدر و روح القدس، الوهیت مسیح.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

AliAsadiZanjani@yahoo.com

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
دریافت: ۸۹/۱۱/۱۷ - پذیرش: ۹۰/۲/۵

مقدمه

قرآن کریم ضمن تصدیق حضرت عیسی علیه السلام و انجیل نازل شده بر وی، برخی باورهای بنیادین مربوط به مسیحیت رایج از قبیل تثلیث و مبانی و مؤلفه‌های مهم آن را به چالش کشیده است. مسیحیان، قرآن کریم را به روایت نادرست در این باره متهم ساخته و بر توحیدی بودن عقیده خویش اصرار دارند. بررسی سیر تاریخی پیدایش، تحول و صورت‌بندی‌نهایی این عقیده با استناد به منابع و آرای الاهی‌دانان مسیحی، می‌تواند به ساختگی و وارداتی بودن عقیده تثلیث و فهم بیشتر و سنجش بهتر نگرش قرآن کریم در این باره کمک کند. این مهم، به نوبه خود، زمینه بهتری را برای درک متقابل و گفت‌وگوی دینی میان عالمان مسیحی و مسلمان فراهم می‌آورد.

مفهوم‌شناسی

«تثلیث»، در لغت به معنای سه گوشه کردن و بر سه بخش کردن چیزی آمده است^۱ و در الاهیات مسیحی به معنای آموزه‌ای بنیادین است که الوهیت خدای سه‌گانه پدر، پسر و روح القدس را بیان می‌کند.^۲ نظریه تثلیث، بیانگر ادراک طیفی از مسیحیت، درباره خدا به عنوان یک حقیقت سه‌گانه است. بر اساس این بیان، وجود و ذات الاهی، یگانه است، ولی در سه شخص یا اُنوم متمایز پدر، پسر و روح القدس ظهور یافته است. آن سه در عین داشتن تشخص و تمایز، دارای یک ذات بوده و از یکدیگر جدا نیستند. در آثار متکلمان و نویسندگان مسیحی، با تأکید بر توحید و اهمیت زیادی که ادراک یگانگی خدا در مسیحیت دارد، هرگونه تفسیری از تثلیث و سه‌گانگی ذات خدا در صورت ناسازگاری با وحدانیت او رد و تثلیث، توحید مسیحی و تلاشی برای بیان یگانگی خدا خوانده شده است.^۳ تأکید بر یگانگی، در عین سه‌گانگی ذات خداوند، نظریه تثلیث را تناقض‌آمیز و فهم و پذیرش آن را بسیار دشوار کرده است. تلاش تاریخی متفکران مسیحی برای به دست دادن تفسیری روشن در این زمینه، بیش از پیش ابهام‌آفرین و نافرجام ارزیابی شده است.^۴ بر این اساس، تعریف بر جای مانده در میراث کلامی و نظری مسیحیت، در نهایت تثلیث را یک راز سر به مهر قدسی و امری پرهان‌ناپذیر و فراعقلی می‌داند که به سبب محدودیت وجودی و ذهنی بشر، در فهم و ادراک وی نمی‌گنجد.^۵

نظریه تثلیث با عنوان اعتقاد به «اقانیم سه‌گانه» نیز شناخته می‌شود. «اُنوم»^۶ ریشه‌ای یونانی دارد و نویسندگان عرب زبان مسیحی، آن را برای رساندن مفهوم تثلیث به کار

برده‌اند. توضیح اینکه، با پیدایش عقیده الوهیت مسیح علیه السلام و هم‌ذات‌انگاری وی با خدا، این پرسش پدید آمد که آیا باید به او «تشخص» داد و او را دارای «هویتی مستقل» و در عین حال، «در خدا» دانست، یا اینکه این مسئله بیانی ویژه از نحوه وجود و ظهور خداوند در رابطه با انسان‌هاست؟ هویت یاد شده، بعدها در الاهیات مسیحی، «اقنوم» خوانده شد.^۷

واژه «تثلیث» و معادل آن در کتاب مقدس نیست، اما طرح ابتدایی و شکل سنتی این نظریه در آن به چشم می‌خورد، تعبیر رایج در مسیحیت به طور آشکار ساختار سه بخشی دارد.^۸ این نکته، بیشتر در نامه‌های پولس یافت می‌شود^۹ و در دعای غسل تعمید، از همه جا روشن‌تر است. براساس این دعا، نوایمانان مسیحی به نام پدر، پسر و روح القدس (شخصیت‌های سه‌گانه تثلیث) غسل تعمید داده می‌شوند.^{۱۰} مفاهیم حکمت، پسر و کلمه، در صورت‌بندی تعالیم تثلیث اهمیت بیشتری دارند و آموزه نجات، موتور محرک تفکر تثلیثی است.^{۱۱}

سیر پیدایش و تحول نظریه تثلیث

۱. عصر یونانی مآبی: در سده چهارم پیش از میلاد و در پی کشورگشایی اسکندر مقدونی، عصر تازه‌ای در فرهنگ نیم‌کره غربی با نام «عصر یونانی مآبی» شکل گرفت. امتزاج اندیشه یونانی، دین یهود و ادیان ایرانی، بابلی و مصری، اندیشه دینی این دوره را در صورت‌های گوناگون شکل داد. جریان دینی حاکم در این دوره، ساختاری نجات‌بخش داشت. دین یونان باستان، با ساختار چند خدایی، عرفان، ثنویت و نظریه منجی ایرانیان، در سازمان دادن این نوع دین‌داری دارای نقش ویژه‌ای بود.^{۱۲} از آغاز این دوره، فلسطین زیر سلطه یونانیان و رومیان قرار داشت. رساله‌های نوشته شده تورات در این دوره، از یونانی مآبی اثر پذیرفت. عقل یا حکمت خدا در این نوشته‌ها، بسیار برجسته است و به گونه‌ای تصویر می‌شود که گویی یک شخص، دارای موجودیتی جداگانه و در عین حال، متکی به خدا با حضوری فعال در کار آفرینش است.^{۱۳} در این دوره، اعتقاد به ظهور منجی گسترش و عمق بیشتری یافت و درباره منجی موعود یهود، موسوم به مِشیاه (Messiah)، قرائت‌هایی مختلف پدید آمد. از جمله، در متون دینی «اسنیان»، وی همان حکمت خداوند و مخاطب او در زمان خلقت آدم علیه السلام دانسته شد؛^{۱۴} هنگامی که خدا گفت: «انسان را شبیه خود بیافرینیم».^{۱۵}

در قرن سوم پیش از میلاد، مجموعه عهد عتیق به زبان یونانی، که بار فلسفی زیادی داشت، ترجمه شد. (ترجمه سبعینیه) کتاب‌های اپوکریفا در فرایند همین ترجمه پدید آمد. این کتاب‌ها، که در متن یونانی عهد عتیق افزوده شد، در متن عبری آن وجود نداشت. از این رو، بعدها از سوی برخی فرقه‌های مسیحی مورد تردید قرار گرفت. با ترجمه سبعینیه، گام نخست بهره‌گیری از سنت فلسفی و عقلانیت یونانی در فهم و تفسیر دین یهود برداشته شد. بعدها فیلیون اسکندرانی (۲۵ ق. م. - ۶۰ بعد از م.) در این باره، نقشی برجسته ایفا کرد. وی از جمله مفهوم عقل (Logos) خالق را به عنوان واسطه میان خدای متعالی و دیگر آفریدگان، وارد الاهیات یهودی کرد. فیلیون، به سبب پای‌بندی به توحید یهودی، لوگوس را مخلوق می‌دانست. اما با اثرگذاری بر مسیحیان یونانی مآب، به ویژه یوحنا، نویسنده انجیل چهارم، نقشی مهم را در شکل‌گیری نظریه تثلیث ایفا کرد.^{۱۶}

ب. عصر انجیل نگاری: در سده نخست میلادی، سال‌ها پس از عروج حضرت عیسی علیه السلام، تفاسیر و روایت‌های مختلفی از شخصیت، مأموریت، آموزه‌ها و برخی حوادث مهم زندگی او، در قالب انجیل نگاری، نامه‌ها و اعمال رسولان ارائه شد. تفاسیر مزبور اغلب در چارچوب دین یهود، ادیان یونانی مآب و نوعی جهان‌بینی عرفانی-ثنوی صورت گرفت. این تفاوت مربوط به خاستگاه فکری - دینی مفسران و راویان، به روشنی در نوشته‌های آنان بازتاب یافت. بعدها، بخشی از این نوشته‌ها پذیرفته شد و «عهد جدید» نام گرفت و بخشی دیگر، با عنوان «اپوکریفا» غیرمعتبر تلقی گردید.^{۱۷}

مجموعه عهد جدید براساس دو نگرش متفاوت به شخصیت حضرت عیسی علیه السلام دو نظام الهیاتی کاملاً جدا از هم ارائه می‌کند. رساله‌های پولس، انجیل و نامه‌های یوحنا، اساس الاهیات مبتنی بر الوهیت عیسی علیه السلام و بخش‌های دیگر آن مبنای الاهیات مبتنی بر بنده و پیامبر بودن اوست. نظام نخست را پولس بنیان نهاد و آن دیگری را حواریان به سرکردگی پطرس نمایندگی می‌کردند.^{۱۸}

پولس آموزه‌ها، اعمال و رسالت عیسی علیه السلام را در چارچوب مفاهیم جهان‌شناختی، انسان‌شناختی و نجات‌بخشی ادیان و فلسفه‌های یونانی مآب، برای یونانی زبانان تبلیغ و تبیین کرد.^{۱۹} نامه‌های وی قدیمی‌ترین بخش عهد جدید شناخته شده‌اند. وی در این نامه‌ها عیسی علیه السلام را کلمه خدا، ازلی، غیرمخلوق، سهیم در آفرینش،^{۲۰} خدای مجسم، و به سبب

رستاخیزش او را فرزند خدا و دارای ذات الاهی خواند.^{۲۱} وی با پیوند میان گناه نخستین و آموزه نجات، نافرمانی آدم علیه السلام را پدیدآورنده طبیعت گناه‌آلود در نسل بشر و زمینه‌ساز آلودگی و گناه و در نتیجه، هلاکت او دانست. وی بر همین اساس، معتقد بود که خداوند از سر مهر، فرزند خود مسیح علیه السلام را فرستاد تا با فدا شدن بر فراز صلیب، گناه و آلودگی آدمیان را پاک کند و انسان با ایمان به مسیح، ضمن آشتی با خداوند، مقام فرزندى خدا را باز یابد.^{۲۲}

از نظر تاریخی، الوهیت عیسی علیه السلام به عنوان پسر خدا، ابتدا در نوشته‌های پولس بیان شد. بعد در نظریه لوگوس یوحنا شکل فلسفی تری به خود گرفت. یوحنا، آشکارا از الوهیت مسیح علیه السلام سخن گفت. وی که اندیشه‌های فلسفی یونانی مآب را خوب می‌شناخت، در تلاش برای تبیین عقاید خود براساس مفاهیم فلسفی معاصر، مفهوم لوگوس خالق را صریحاً طرح و مسیح علیه السلام را لوگوس خدا خواند^{۲۳} و از ازلی، هم‌ذات و پسر خدا بودن، همچنین خالقیت، تجسد یافتن و مصلوب شدن او برای نجات آدمیان سخن گفت.^{۲۴} لوگوس، واژه‌ای یونانی، به معنای عقل و در اندیشه‌های فلسفی یونان، به ویژه رواقیون و افلاطونیان میانه، علت پیدایش و قانونمندی عالم است. یوحنا برای پرهیز از مخدوش شدن توحید عهد عتیق، از لوگوس به معنای «کلمه» و نیز سخن گفتن خدا، امکان شنیدن آن، وجود کلمه خدا پیش از آفرینش، واسطه بودن آن در خلقت جهان، وحی شدن آن به پیامبران و سرانجام، تجسد یافتنش در مریم باکره به شکل مسیح علیه السلام سخن گفت.^{۲۵} او لوگوس را تابع پدر و دارای مرتبه وجودی پایین تری خواند و کوشید که عدم تساوی را از بین برده یا مقدارش را کمتر کند.^{۲۶}

مسیح‌شناسی پولس از آغاز با انتقاد جدی روبه‌رو گشت و کفرآمیز خوانده شد. عصر حواریان با نزاع سخت فکری میان پولس و حواریان ادامه و با پیروزی نسبی پولس پایان یافت.^{۲۷} «مسیح‌شناسی پولس»، به سبب هماهنگی با ذهنیت فکری و فرهنگی غیریهودیان موجب پذیرش مسیحیت از سوی آنان شد. در سده‌های دوم و سوم میلادی زمینه‌ساز اختلافات فرقه‌ای گردید.^{۲۸}

ج. عصر پدران رسول: در سال‌های پایانی قرن نخست و نیمه اول قرن دوم، «پدران رسول»، که اغلب خود را از شاگردان حواریان می‌دانستند، با طرح دو پرسش اساسی

درباره «این همانی مسیح با خدای خالق» و «ماهیت وجودی و جایگاه او در نظام هستی و الوهی» و در نتیجه، پاسخ‌های داده شده به آن، تأملات نظری بعد از دوباره تثلیث پایه‌ریزی کردند. مسیح‌شناسی گروهی از آنها که نزدیک به دیدگاه سه انجیل‌همنوا درباره مسیح بود، به «مسیح‌شناسی کم‌رتبه» یا «فرزند خواندگی» موسوم شد که براساس آن، روح القدس، پسر واقعی خداست و عیسی مسیح به سبب پاکی و پیراستگی از گناه و پلیدی و اطاعت کامل از روح القدس در همه مأموریت‌ها، از سوی خداوند به عنوان «پسر خوانده» پذیرفته شده و در کنار پسر واقعی جای می‌گیرد. مسیح‌شناسی دسته دوم، نزدیک به دیدگاه پولس و یوحنا، به «مسیح‌شناسی بلندمرتبه» موسوم شد. این گروه، نسبت به آن دو، شأن الوهی کمتری برای مسیح قائل بوده و به وجود یک خدا به عنوان خالق، پدر عالم و مسیح اعتقاد داشته و نیز شأن الوهی روح القدس و رتبه وجودی او را پایین‌تر از مسیح می‌دانستند.^{۲۹}

د. دوران گنوسیگری: در اواسط سده دوم میلادی، «گنوسیگری» به عنوان یکی از جریان‌های مهم فکری - مذهبی به اوج شکوفایی خود رسید و مسیحیت را به شدت تحت تأثیر خود قرار داد. گنوسی‌ها فرقه‌های مختلفی بودند. آنها در کنار برخی تفاوت‌های فکری، اشتراکاتی نیز با هم داشتند. مهم‌ترین افکار فلسفی آنان این بود که در جهان دو خدای خیر و شر وجود دارد، جهان مادی پدید است و به وسیله خدای شر آفریده شده است. آنها همچنین معتقد بودند که خدای خیر نسبت به خدای شر برتری دارد و گروهی از خدایان خیر در بارگاه او حضور دارند. وی یکی از آنان را برای نجات انسان از جهان مادی و سلطه خدای شر فرستاده است. گنوسی‌ها با پذیرش الوهیت حضرت مسیح ﷺ با این مشکل روبه‌رو بودند که آن را چگونه با اندیشه اساسی خود مبنی بر شر بودن ماده جمع کنند. بر همین اساس، منکر این شدند که مسیح جسم واقعی دارد. نظام‌های گنوسی به عنوان مهم‌ترین نظام جهان‌شناختی عصر خود، از سوی کلیسای رسمی مسیحی بدعت شناخته شد. ولی در مسائلی همانند آشنایی با کثرت در ذات الاهی و اینکه هر موجود الاهی، می‌تواند وظیفه‌ای خاص داشته باشد، به شدت در مسیحیت و تبیین فلسفی تثلیث اثر گذاشت.^{۳۰}

ه. دوران پدران مدافع: در نیمه دوم قرن دوم و نیمه نخست قرن سوم، «پدران مدافع»، در تلاش برای ارائه تفسیری قابل ادراک از مسیحیت، به ویژه برای یونانیان و

یونانی مآبان، با تمرکز بر نظریه لوگوس خالق فیلیون، نقشی مهم در تحول تعالیم تثلیثی ایفا کردند. شناخته شده‌ترین آنها یوستینوس^{۳۱} (م. ۱۶۵م.) بود. وی در تلاش برای نزدیک کردن مفهوم خدای واحد و خالق در کتاب مقدس، به مفهوم «خدای ناشناختنی» و وصف‌ناپذیر در فلسفه نوافلاطونی میانه می‌گفت: خدای خالق با فرستادن فرزند خود، که همان لوگوس یا کلمه است و از لحاظ تصور و مفهوم با او یکی، ولی از نظر عددی و ذات، غیر اوست، خود را برای آدمیان شناساند. او برای بیان رابطه وجودی بین پدر و پسر، آتش را مثال زد که آتشی دیگر را روشن می‌کند، بی‌آنکه چیزی از آن کاسته شود. به نظر یوستینوس، روح القدس نیرویی از طرف خدا، وحی و الهام کننده به انبیا و پشتیبان کلیسا در انجام مأموریت‌های آن است.^{۳۲}

در اواخر قرن دوم، «مسیح‌شناسی لوگوس پدران مدافع»، با انتقاد جدی «مونارکیانیست»ها روبه‌رو شد که نگران خدشه‌دار شدن وحدت الاهی^{۳۳} بودند. مونارکیانیست‌ها، ضمن تأکید بر وحدت عددی خداوند، هر گونه بیان ناسازگار با این امر را رد کرده و برای خدشه دار نشدن یگانگی خداوند، دو دیدگاه را در باره حضرت مسیح ﷺ پذیرفتند. گروهی از آنان، نظریه فرزندخواندگی پدران رسول را ادامه داده و معتقد شدند که مسیح یک انسان بود، ولی به سبب مطیع و صالح بودن، روح و کلمه خداوند در وی ساکن شد. آنان به اندازه‌ای بر توحید خداوند تأکید داشتند، که نیایش برای عیسی ﷺ و دعا و درخواست از درگاه او را رد می‌کردند. گروهی دیگر، موسوم به مونارکیانیست‌های مُدالیسم (بین ۱۸۰-۲۴۰ م.)، در تلاش برای بیانی وحدت‌گرایانه از الوهیت مسیح ﷺ با استناد به بخش‌هایی از کتاب مقدس، خودِ خدای پدر را تجسّد یافته در عیسای ناصری و مصلوب شده خواندند. بر اساس این دیدگاه، که به دیدگاه «وجهی» معروف است، خداوند، یگانه است، ولی به سه صورت ظاهر شده است. در عهد قدیم به صورت «پدر»، در زمان عیسی به صورت «پسر» و هنگام صلیب رفتن به صورت «روح القدس». بنابراین، هرگز سه شخص وجود ندارد، بلکه یک شخص به سه صورت ظاهر شده است.^{۳۴}

و. دوران سابلیانیسم: در آغاز سده سوم میلادی، سابلیوس با ارائه صورت کامل‌تری از مُدالیسم، که بعدها «سابلیانیسم» نام گرفت، روح القدس را نیز وارد این نظریه کرد. به نظر وی، خدا در سه صورت یا شکل^{۳۵} متوالی در تاریخ عمل می‌کند. در آغاز به عنوان

خالق و شارع، پدر بود. بعد به عنوان پسر و در شکل عیسی مسیح ﷺ، از مریم متولد و مصلوب شد و پس از آن، به عنوان روح القدس به تطهیر و حیات بخشی مؤمنان می‌پردازد.^{۳۶}

مشکل اساسی مُدالیست‌ها در یافتن شواهدی معتبر از کتاب مقدس برای تأیید دیدگاه خویش، پیروزی تاریخی را نصیب مسیح‌شناسی لوگوس کرد که بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان آن در سده سوم میلادی، ترتولیانوس^{۳۷} و اورینگنس^{۳۸} بودند. ترتولیانوس (حدود ۱۶۰-۲۲۰م.)، با رد دیدگاه مُدالیست‌ها مبنی بر یکی بودن پدر، پسر و روح القدس، صدور پسر از پدر را طرح و برای گریز از توهم دو خدایی، بر وحدت جوهر الاهی تأکید کرد. وی براساس مفهوم رواقی جوهر و تعریف آن به ماده سازنده موجودات، جوهر خدا را همان چیزی دانست که عامل وحدت وجودی آن است و برای بیان بسط این وحدت در پدر، پسر و روح القدس، واژه لاتینی (Persona) (شخص) را به عنوان برگردان واژه یونانی hypostasis (اُقنوم) و prosopon (شکل، صورت) به کار برد. «Persona» در لغت به معنای ماسک و نقابی است که بازیگران نمایش بر چهره می‌زنند تا تماشاچیان بدانند که آنها مشغول ایفای چه نقشی هستند. این اصطلاح، رفته رفته گسترش یافت و به معنای «نقشی که کسی بر عهده دارد» به کار رفت. گویا ترتولیانوس می‌خواست با کاربرد این اصطلاح، ایده «یک ذات، سه شخص» را به این معنا تعبیر کند که در فرایند خلقت و نجات بشر، خدای واحد، سه نقش مجزا، ولی مرتبط با هم ایفا کرده است و در پس تکثر نقش‌ها، بازیگری واحد نهفته است. به اعتقاد ترتولیانوس که نخستین بار واژه تثلیث را به کار گرفت، خداوند، سه شخص در یک جوهر واحد است. پسر، کلمه خدا، و روح القدس روح اوست. آن سه یک موجودند و از هم جدا نیستند. شروع زمانی وجود لوگوس در تعالیم ترتولیانوس و تابعیت پسر نسبت به پدر، در تعالیم اورینگنس برجسته‌تر بیان شده است.^{۳۹}

ز. شورای نیقیه: منازعات کلامی تثلیث در سده سوم نیز ادامه یافت. الوهیت مسیح ﷺ اصل پذیرفته شده همگان بود و بیان میزان و چگونگی ارتباط آن با خدای پدر، مشکل اصلی به شمار می‌رفت.^{۴۰} در حدود سال ۳۱۸ میلادی الکساندر، اسقف اسکندریه، با تأکید بر اتحاد اقانیم سه‌گانه، درباره «راز بزرگ تثلیث در وحدت» سخن گفت. کشیشی به نام

آریوس^{۴۱} در اعتراض به سخنان الکساندر، او را به سابلیانیسم متهم ساخت. آریوس، با نفی ازلی بودن و جوهر الاهی داشتن پسر، انسان بودن مسیح را دوباره مطرح کرد و با این کار، وحدت نظری کلیسا را به خطر انداخت. این مناقشه، از قرن دوم وجود داشت. ولی در این زمان درگیری شدید دو جناح فکری، کلیسا و امپراتوری را با آشوب و بحرانی شدید روبه‌رو ساخت.^{۴۲} در پی بی‌نتیجه ماندن تلاش قسطنطین برای ایجاد آشتی، وی که وحدت امپراتوری خود را در وحدت مسیحیت می‌دید،^{۴۳} در سال ۳۲۵ میلادی دستور داد شورایی از ۳۱۸ اسقف در شهر نیقیه تشکیل شود.^{۴۴} در این شورا، جناح آریوس با رد هم‌ذات بودن شخصیت‌های تثلیث، بر «ذات مشابه» داشتن آنها تأکید می‌کرد.^{۴۵} در مقابل، یکی از همفکران الکساندر و سرسخت‌ترین مخالف آریوس که «آتاناسیوس» نام داشت، به شدت بر هم‌ذات بودن پسر و روح القدس با پدر اصرار داشت. وی هر چند پذیرفت که مجسم ساختن سه شخص با وجودی متمایز در یک خدا، اشکال دارد، اما در مقام دفاع، آن را رازی خواند که باید عقل در برابرش سر تعظیم فرود آورد.^{۴۶}

با رأی شورا به سود آتاناسیوس، اعتقاد نامه‌ای تصویب شد که نخستین سند رسمی تثلیث متن به شمار می‌رود که بعدها به «اعتقادنامه نیقیه» شناخته شد.^{۴۷} در متن این اعتقاد نامه آمده است:

ما ایمان داریم به خدای واحد، پدر قادر مطلق و خالق همه چیزهای مرئی و نامرئی، و به خداوند واحد، عیسی مسیح پسر خدا، مولود از پدر، یگانه مولود که از ذات پدر است، خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، که مولود است نه مخلوق، از یک ذات با پدر، به وسیله او همه چیز وجود یافت. آنچه در آسمان است و آنچه بر زمین است و او به خاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرد و مجسم شده و انسان گردید و زحمت کشید و روز سوم برخاست و به آسمان صعود کرد و خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری نماید و (ایمان داریم) به روح القدس و کلیسای جامع رسولان و لعنت باد بر کسانی که می‌گویند زمانی بود که او وجود نداشت و یا آنکه پیش از آنکه وجود یابد نبود، یا آنکه از نیستی به وجود آمد و بر کسانی که اقرار می‌کنند، وی از ذات یا جنس دیگری است و یا آنکه پس خدا خلق شده یا قابل تغییر و تبدیل است.^{۴۸}

ابتدا پنج اسقف و در نهایت، دو اسقف از امضای بیانیه نیقیه خودداری کردند. آن دو، به همراه آریوس تکفیر و تبعید شدند و به فرمان امپراتور همه کتاب‌های آریوس سوزانده و مجازات مرگ برای پنهان نگه داشتن آن تعیین شد.^{۴۹}

نگرش انتقادی قرآن کریم به تثلیث

قرآن کریم واژه «تثلیث» را به کار نبرده و از شخصیت‌های سه‌گانه آن نیز در کنار یکدیگر ذکر صریحی به میان نیاورده است. اما آیات زیادی با آموزه مزبور و بنیادهای فکری و فلسفی آن پیوند مستقیم و غیرمستقیم دارند. قرآن کریم، دو بار مفهوم اصطلاحی «تثلیث» را به روشنی یاد کرده و به نفی و نقد صریح آن پرداخته است. در این آیات، ضمن معرفی تثلیث به عنوان عقیده‌ای کفرآلود و غلوآمیز، به زمینه‌های پیدایش آن، اشاره شده است. (نساء: ۱۷۱؛ مائده: ۷۳-۷۵). در دسته‌ای دیگر از آیات، ضمن ارائه خداشناسی توحیدی و متفاوت با عهد جدید، مبانی و مفاهیم اصلی تثلیث، مانند فرزند داشتن خدا، الوهیت، پسر و زاییده خدای مسیح علیه السلام و این همانی‌الله و مسیح علیه السلام به شدت انکار شده است. قرآن کریم در کنار نفی صریح مبانی و مفاهیم یاد شده، بر بشر و پیامبر بودن حضرت مسیح علیه السلام و عدم استنکاف وی و فرشتگان مقرب، از جمله روح القدس، از بندگی خدا و انکار هرگونه دعوت مردم از سوی حضرت عیسی علیه السلام به بندگی خویش و مادرش تأکید شده است.^{۵۰} شرح دیدگاه‌های گوناگون درباره تثلیث همراه با گزارش عقاید سه فرقه مسیحی نسطوریان، یعقوبیان و ملکانیان^{۵۱} و نیز بررسی زمینه‌های پیدایش تثلیث، به ویژه با تأکید بر اثرپذیری از عقاید و اساطیر رومیان، مصری‌ها، یونانیان و هندی‌ها^{۵۲} و تحولات آن، از مباحثی است که گاه به شکل مبسوط در منابع تفسیری و در ذیل آیات مربوط آمده است.

الف: نقد مبانی تثلیث: قرآن کریم فرزند خدا بودن و الوهیت مسیح علیه السلام را که یکی از مبانی اصلی تثلیث است، از جهات گوناگون به نقد کشیده است. توضیح اینکه، مواردی مانند آفرینش غیرعادی حضرت عیسی علیه السلام در پی نفخه الاهی و بدون نقش پدر، برخاستن وی از میان مردگان پس از تصلیب و معجزات آن حضرت، مانند زنده کردن مردگان، از مستندات اعتقاد به الوهیت مسیح و فرزند خدا بودن وی است. قرآن این مبانی و زمینه‌های پیدایش عقیده الوهیت مسیح علیه السلام را از اساس به چالش می‌کشد. از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. مخلوق بودن مسیح علیه السلام: قرآن بر مخلوق بودن مسیح علیه السلام تصریح کرده و آفرینش او را همانند خلقت آدم علیه السلام می‌خواند: «اگر آفرینش غیر عادی (بدون پدر یا مادر) دلیل بر الوهیت باشد، باید درباره آدم علیه السلام نیز چنین پنداشته شود، در حالی که مسیحیت، به الوهیت و فرزند خدا بودن وی اعتقاد ندارند» (آل عمران: ۵۹).^{۵۳}

۲. ویژگی های بشری: شماری دیگر از آیات با صراحتی بیشتر از ویژگی ها، نیازمندی ها و ناتوانی های مسیح ﷺ یاد کرده است. این آیات، افزون بر ارائه تعریفی درست از معنای الوهیت، شخصیتی بشری از مسیح ﷺ را به تصویر می کشد که هرگز با الوهیت او سازگار نیست. نفی صریح هرگونه شأنی فراتر از «رسول» بودن برای وی، تصریح بر غذاخوردن او و مادرش و فقدان هرگونه مالکیتی نسبت به سود و زیان مردم از این قبیل است: ^{۴۵} «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿۷۵﴾ قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (مائده: ۷۵ - ۷۶)

۳. ناتوانی در برابر خداوند: قرآن تصریح می کند که اگر خداوند بخواهد مسیح ﷺ و مادرش و همه ساکنان روی زمین را نابود کند، احدی نمی تواند بر قدرت و اراده خدا اثر گذاشته و از آن جلوگیری کند: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَأُمُّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (مائده: ۱۷)

شأن نزول آیه فوق با این اوصاف، ایده این همانی بودن الله با مسیح ﷺ را به شدت رد می کند. ^{۴۵}

۴. معجزه گری با اذن خدا: قرآن تصریح می کند که همه معجزات مسیح ﷺ، از جمله زنده کردن مردگان، با اذن و قدرت الاهی انجام پذیرفت: «وَ رَسُوْلًا اِلَىٰ بَنِي اِسْرَائِيْلَ اَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ اَنِّي اَخْلَقْتُ لَكُمْ مِّن الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفِخُ فِيْهِ فَيَكُوْنُ طَيْرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَاُبْرِئُ الْاَكْمَهَ وَاَلْبُرْصَ وَاُحْيِي الْمَوْتٰى بِاِذْنِ اللّٰهِ وَاَنْبِئُكُمْ بِمَا تَاْكُلُوْنَ وَاَنْتُمْ لَا تَدْرُوْنَ فِيْ بُيُوْتِكُمْ اِنْ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَةٌ لِّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ» (آل عمران: ۴۹؛ نیز رک: مائده: ۱۱۰) بر این اساس، وی هرگز با قدرت ذاتی خویش اعجاز نکرد و این نه تنها نمی تواند دلیل الوهیت وی باشد، بلکه نشانه و آیتی از بندگی و سر سپردگی او به خداوند و رسالت از جانب وی است.

۵. توحیدی بودن دعوت مسیح: در قرآن کریم، اینکه اعتقاد به الوهیت مسیح ﷺ ریشه در سخنان و تعالیم آن حضرت داشته باشد، به اشکال مختلف رد شده است. با این بیان که او همانند دیگر پیامبران، ضمن دعوت مردم به توحید و یگانه پرستی، آنان را از شرک بازداشته و نسبت به پیامدهای ناگوار آن هشدار می داد (مائده: ۱۱۶ - ۱۱۷؛ آل عمران: ۵۱؛

نساء: ۱۷۲). از نگاه قرآن کریم، اساساً انسان برگزیده به عنوان پیامبر و برخوردار از کتاب آسمانی و حکمت الاهی، هرگز ادعای الوهیت نکرده و مردم را به کفر و شرک فرامی‌خواند (آل عمران: ۷۹ - ۸۰)؛ زیرا تربیت، هدایت و شخصیت الاهی او چنین اجازه‌ای نمی‌دهد.^{۵۶}

۶. نفی آموزه نجات مسیحیت: قرآن کریم هم کشته‌شدن و به صلیب آویخته‌شدن مسیح ﷺ را نفی می‌کند (نساء: ۱۵۷) و هم آموزه‌های اساسی گناه نخستین به مفهوم مسیحی آن، گناهکار بودن ذات بشر (بقره: ۳۷، ۳۹؛ طه: ۱۲۲) و همچنین فدیة‌بودن کسی برای دیگری (بقره: ۲۵۲؛ نجم: ۳۸-۳۹؛ غافر: ۳۳) و نجات‌بخشی را رد می‌کند. به صورت طبیعی با نقد این مبانی و مفاهیم، تجسد و تثلیث نیز دچار چالش و نقدهای بنیادین می‌شود.^{۵۷}

ب. کفرآمیز بودن تثلیث: قرآن کریم در مواجهه با برخورد تحقیرآمیز و سخره‌گرانه یهود و نصارا با اسلام و مسلمانان و گرایش افراد بیماردل به سوی آنان، از یک سو، مؤمنان را از دوستی با آنها باز می‌دارد و از سوی دیگر، ضمن گزارش برخی از حوادث و رفتارهای کفرآلود و فاسقانه، بعضی از عقاید انحرافی آنان (مائده: ۷۲-۵۱)، مانند تثلیث و پایه‌های فکری آن را به صراحت نقل و نقد می‌کند: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (مائده: ۷۳). در این آیه، بدون یادکردی از دو شخص دیگر تثلیث، کسانی که الله را یکی از شخصیت‌های سه‌گانه الوهی می‌دانند، به صراحت «کافر» نام گرفته و امکان وجودی بیش از یک فرد برای خدا مؤکداً رد و تأکید شده است که اگر از آنچه می‌گویند دست برندارند، کافران ایشان عذابی دردناک خواهند شد.

در توضیح «إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ»، مفسرانی چون سدی و مجاهد، با استناد به آیه ۱۱۶ مائده «وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَاَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَاُمِّي الْهَيْبَةَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»، حضرت عیسی و مریم ﷺ را دو شخصیت دیگر تثلیث خوانده‌اند.^{۵۸} مسیحیان، این روایت از تثلیث را نادرست و متفاوت از تثلیث مورد اعتقاد خویش دانسته و لذا بر قرآن کریم خرده گرفته‌اند. در حالی که آیه ۱۱۶ بدون اینکه ناظر بر عقیده تثلیث باشد، فقط در مقام نفی الوهیت حضرت عیسی و مادر اوست و اینکه آنان هرگز مردم را به الوهیت و عبودیت خویش نخواندند. از سوی دیگر، بر اساس برخی گزارش‌های مربوط به تاریخ

مسیحیت، اعتقاد به الوهیت حضرت مریم، در برهه‌ای از تاریخ در میان بعضی فرق و گروه‌های مسیحی وجود داشته است.

در مقابل تفسیر یاد شده از «ثالث ثلاثه»، بیشتر مفسران با اشاره به اعتقاد رایج مسیحیان درباره تثلیث (اعتقاد به سه اقلومی که جوهر واحدی دارند)^{۵۹} جمله یاد شده را به معنای «...الله یکی از اقانیم سه گانه است...» دانسته و گفته‌اند که آن سه به ترتیب عبارتند از: پدر، پسر و روح القدس.^{۶۰}

به نظر می‌رسد، با توجه به نکره بودن «ثلاثه»، آیه فارغ از هویت دو شخص دیگر درصدد انکار اصل هرگونه تثلیثی است که «الله» را در کنار دو شخصیت دیگر آن قرار می‌دهد. دو شخصیت دیگر می‌توانند حضرت مریم و عیسی ﷺ، حضرت عیسی و روح القدس و یا دو شخص فرضی دیگری غیر از آنها باشند؛ چرا که اساساً آیه در صدد تعیین و مشخص کردن دو شخصیت دیگر یا نفی اعتقاد مسیحیت درباره رتبه الله نسبت به دیگر شخصیت‌های تثلیث نیست، بلکه اصل این عقیده، که الله یکی از شخصیت‌های سه گانه تثلیث باشد، مورد انتقاد است. به هر حال، تعبیر «ثالث ثلاثه» به معنای «یکی از سه تا» و نه «سومین سه تا» است. این تعبیر، نه تنها با عقیده رایج مسیحی که پدر (الله) را دارای مرتبه نخست و بالاتر از پسر و روح القدس می‌داند (اولین سه تا)، ناسازگار نیست، بلکه از وجود دقت فراوان در تعبیر قرآن حکایت می‌کند. توضیح اینکه، در زبان عربی از اعداد دو تا ۱۰، اسم فاعل ساخته و به عدد منشأ اشتقاق اضافه می‌شود تا جزئیت مضاف (ثالث) نسبت به مضاف الیه (ثلاثه) را برساند.^{۶۱} تعبیر «ثانی اثنتین» (توبه: ۴۰)، نمونه‌ای دیگر از این تعبیر در قرآن است. بنابراین، اشکال اینکه روایت قرآن درباره رتبه خدای پدر، نسبت به شخصیت‌های دیگر تثلیث، برخلاف عقیده رایج مسیحیت است وارد نیست.

قرآن پس از انکار صریح سه گانه باوری، به بیان خداشناسی توحیدی می‌پردازد: «مَإِینَ اِلَهِ اِلَّا اِلَهِ وَّاحِدٌ». (مائده: ۷۳) این بخش از آیه با ترکیبی خاص از ادات نفی و استثنا و «مِنْ» تأکید و مفید معنای استغراق، وجود بیش از یک فرد برای جنس اله را به کلی رد می‌کند. بر این اساس برخی، آیه را نافی هرگونه تعدد و تکثر عینی و ذهنی در ذات خدا دانسته‌اند.^{۶۲}

در مرحله بعد، با تهدید تثلیث باوران به عذاب دردناک، آنان را انذار می‌کند. درباره راز آمدن تعبیر «لَیَمَسَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ» (مائده: ۷۳)، به جای «لیمسنهم» و در نتیجه،

تبعیض میان کافران، مفسران بر یک نظر نیستند، مفسرانی چون جبایی و زجاج آن را بیانگر دو مطلب دانسته‌اند: یکی تهدید و انذار کسانی که در عقیده تثلیث پابرجا می‌مانند؛ دیگر اینکه کسانی که توبه کنند، معذب نخواهند شد.^{۶۳} افرادی چون طبری، طوسی و طبرسی گفته‌اند: آوردن این تعبیر از آن جهت است که افزون بر معتقدان به تثلیث، قائلان به «این همانی الله با مسیح» را نیز که در آیه پیشین آمده است، شامل شود.^{۶۴} علامه طباطبایی آن را اشاره به گروهی از مسیحیان دانسته است که با انکار توحید و آیات خدا، اختلافات دینی و مذهبی را پدید آوردند. اما توده‌های مردم که از فهم آموزه تثلیث ناتوان بوده و تنها آن را به عنوان عقیده‌ای دینی تکرار، می‌کنند به رغم صدق کافر بر آنان، معذب نمی‌شوند.^{۶۵}

قرآن پس از تهدید، آنان را به سبب ترک ابراز ندامت و آمرزش طلبی به جهت این باور باطل، به چنین کاری (اظهار ندامت و آمرزش خواهی) ترغیب کرده و از آمرزندگی و مهربانی خدا خبر می‌دهد: «أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا» (مائده: ۷۴).

قرآن کریم پس از کفرآمیز خواندن ایده تثلیث و تهدید کافران، با ارائه دیدگاه خود درباره شخصیت مسیح، به نفی الوهیت آن حضرت و نقد تثلیث می‌پردازد. بر همین اساس، او را «پسر مریم» و پیامبری همانند پیامبران پیش از وی می‌خواند که هیچ شأنی فراتر از رسالت ندارد و با اشاره به غذا خوردن او و مادرش، بر بشر بودن و عدم امکان الوهیت آن دو استدلال می‌کند: «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ» (مائده: ۷۵).

غذا خوردن، بیش از هر ویژگی دیگر، می‌تواند بر نیازمندی، مادی و جسمانی بودن انسان دلالت کند؛ چرا که ناگزیر ویژگی‌هایی چون گرسنگی، سیری، تشنگی، سیراب شدن، هضم، جذب، دفع و بر خورداری از دستگاه گوارش، گوشت، استخوان و ... را به همراه دارد و قطعاً موجودی با این ویژگی‌های مادی و جسمانی، هرگز نمی‌تواند خدا باشد.^{۶۶} شایان توجه در این گونه استدلال، اینکه در اناجیل موجود گزارش‌های صریح و زیادی درباره تولد حضرت عیسی از مریم و خوردن و آشامیدن و دیگر ویژگی‌های بشری او آمده است.^{۶۷} شاید با توجه به این نکته، که خداوند از اینکه به رغم چنین استدلالی روشن بر بطلان الوهیت مسیح ﷺ، باورمندان تثلیث همچنان بر آن پای فشرده و از پذیرش حق روی برمی‌گردانند، آن را مایه شگفتی می‌خواند. «انظُرْ كَيْفَ بُيِّنَ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (مائده: ۷۵).

ج. غلوآمیز بودن تثلیث: قرآن کریم در پرداخت صریح دیگری به آموزه تثلیث، با نهی مسیحیان از غلوگرایی در دین و سخنان باطل درباره خدا، یکی دیگر از مفاهیم بنیادین آن، یعنی «پسر خدا بودن مسیح (ﷺ)» را نقد کرده و ضمن ارائه تعریفی درست از توحید و وحدانیت خدا و شخصیت عیسی (ﷺ)، آنان را از اعتقاد به سه تا بودن خدا باز می‌دارد (نساء: ۱۷۱). مفسران، غلوگرایی مسیحیان را اعتقاد آنان به الوهیت و پسر خدا بودن مسیح و نیز همسر داشتن خدا دانسته‌اند.^{۶۹} قرآن کریم، این باور را ناحق خوانده و از آن نهی می‌کند.

قرآن کریم در تبیین شخصیت عیسی (ﷺ) و نفی الوهیت و پسر خدا بودن وی، بر مفاهیمی تکیه کرده است که فقط بشر بودن پیامبر و مخلوق بودن او را رسانده و فراتر از آن را نفی می‌کند. از یک سو، با «پسر مریم» خواندن وی، «فرزند خدا» بودن و الوهیت او را نفی می‌کند؛ زیرا «پسر مریم» بودن می‌طلبد وی نیز مانند دیگر انسان‌ها دوران جنینی، تولد و پرورش در دامن مادر را گذرانده باشد.^{۷۰} از سوی دیگر، در بیان ارتباط و نسبت عیسی (ﷺ) با خدا و چگونگی آفرینش او، وی را فرستاده و کلمه القا شده خدا به مریم و روحی از جانب خدا خوانده و ضمن دعوت مسیحیان به ایمان و عقیده درست درباره خدا و پیامبران، آنها را از اعتقاد به تثلیث بازمی‌دارد.

گزارش قرآن، به رغم صراحت آن درباره تولد اعجازین عیسی (ﷺ)، هیچ نسبتی فراتر از عبودیت او را در بر ندارد. این دلالت در قرآن با دو مفهوم «روح» و «کلمه» پیوند داده شده است (نساء: ۱۷۱). بر این اساس، تولد آن حضرت از نظر قرآن چنین است که خداوند فرشته‌ای را که از او با «روح ما» یاد می‌کند (مریم: ۱۷)، فرستاد تا به مریم بشارت فرزندگی را بدهد که «کلمه‌ای» از خداست (آل عمران: ۴۵). تولد او از مادری باکره با دمیده شدن روح الاهی و با گفتن کلمه «کن» انجام گرفت. (انبیاء: ۹۱؛ تحریم: ۱۲؛ آل عمران: ۴۷؛ بقره: ۱۱۷؛ مریم: ۳۵).

اطلاق «کلمه» و «روح» بر عیسی در قرآن، هرگز ناظر به اقنوم دوم (عیسی) و سوم (روح القدس) و در نتیجه، مؤید آموزه تثلیث نیست. دو تعبیر یاد شده، در آیه ۱۷۱ نساء، دقیقاً در سیاق نفی تثلیث و غلوگرایی درباره عیسی (ﷺ) آمده است. علامه طباطبایی، کاربرد قرآنی کلمه را از جمله ناظر به برخی پدیده‌های عینی مانند حضرت مسیح (ﷺ) و آن دسته از سخنان الاهی می‌داند که هیچ بطلان و تغییری در آن راه ندارد. موارد قضای حتمی از این

قبیل است.^{۷۱} به رغم این معنای عام، کاربرد اختصاصی «کلمه» درباره عیسی علیه السلام، به سبب آن است که او با کلمه «کُن» (آل عمران: ۳۵۹) و بدون واسطه نطفه و از راه غیر معمول آفریده شد.^{۷۲} بر این اساس، تعبیر قرآنی «کلمه» درباره مسیح علیه السلام (نساء: ۷۱)، هرگز با مفهوم مسیحی آن یا همان لوگوس که موجودی الوهی، واقعی، مستقل، واسطه میان خدا و جهان مادی و تجسد یافته در عیسی تاریخی^{۷۳} خوانده شده است، یکی نیست.

تعبیر «رُوحٌ مِنْهُ» (نساء: ۱۷۱) نیز برخلاف پندار برخی مسیحیان، که به اشتباه حرف جرّ «من» را در آن به معنای «بعض» دانسته‌اند، مفید معنای «عیسی جزوی از الله و پسر او» نیست.^{۷۴} مفسران، با اختلاف، «روح» را به معنای امری در نهایت پاکی، دمیدن نفخه و جبرئیل دانسته و «منه» را از باب تشریف و تفضیل گرفته‌اند.^{۷۵} علامه طباطبایی براساس مبنا و معنای برگزیده‌اش در باب «کلمه»، روح را همان عیسی دانسته است.^{۷۶}

پس از نفی سه‌گانه‌گرایی و در معرفی خدای راستین، الله تنها معبود یگانه خوانده می‌شود: «إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ». (نساء: ۱۷۱). بر اساس این آیه، هرگونه چندگرایی در ذات «الله»، از جمله اعتقاد به اقانیم سه‌گانه، به شکل بنیادین نفی می‌شود.^{۷۷}

در ادامه آیه، امکان فرزند داشتن خدا از اساس، انکار و بر آن احتجاج شده است: «سُبْحٰنَهُ اَنْ يَّكُوْنَ لَهُ وَلَدٌ لَّهٗ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِى الْاَرْضِ وَ كَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيلًا». (نساء: ۱۷۱)، در تفسیر آیه گفته‌اند: الوهیت با پدر بودن، فرزند داشتن و همانندی با دیگر موجودات سازگار نیست و اساساً زاد و ولد برای بقای نسل، بازتابی از برخی نیازها و تأمین برخی دیگر است. در حالی که خداوند بی‌نیاز مطلق است و هرآنچه در زمین و آسمان است، از جمله عیسی علیه السلام و مادرش، از آن او و نیازمند اویند.^{۷۸} او خود، به تنهایی از عهده تدبیر و سرپرستی همه هستی بر می‌آید و نیازمند شریک و دستیار نیست:^{۷۹} «وَ كَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيلًا» (نساء: ۱۷۱).

در پایان این بیان، با استناد به اینکه مسیح و فرشتگان مقرب، از جمله روح القدس، به سبب آگاهی از فرجام کار، هرگز از بنده خدا شدن، سرباز نمی‌زنند، الوهیت آنان را به طور کلی، چه در قالب فرزندی خدا و چه در شکلی دیگر، نفی و تثلیث را نقد بنیادین می‌کند: «لَنْ يَّسْتَنْكِفَ الْمَسِيْحُ اَنْ يَّكُوْنَ عَبْدًا لِلّٰهِ وَلَا الْمَلٰٓئِكَةُ الْمُقَرَّبُوْنَ وَمَنْ يَّسْتَنْكِفْ عَنِ عِبَادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ اِلَيْهِ جَمِيْعًا» (نساء: ۱۷۲). بندگی مسیح برای خدا، که در اناجیل نیز گزارش شده است، با الوهیت او سازگار نیست.^{۸۰}

بحث از اقانیم سه گانه در اغلب تفاسیر و ذیل دو آیه اصلی (نساء: ۱۷۱ و مائده: ۷۳) بازتاب یافته است. برخی از مفسران، سه اقنوم پدر، پسر و روح القدس را سه صفت وجود، حیات و علم^{۸۱} و برخی دیگر مراد از آن را به ترتیب ذات، کلمه (و علم) و حیات خداوند دانسته و در تفسیر عقیده مسیحیان از آمیختن کلمه «خدا» با عیسی و در نتیجه، تجسد در او یا اتحاد روح وی با خدا سخن گفته‌اند.^{۸۲} برخی مفسران، با اشاره به اینکه آنچه مسیحیان در توضیح اقانیم به عنوان صفات مطرح کرده‌اند، نشان می‌دهد، که اقانیم در حقیقت ذات هستند نه صفات، آموزه تثلیث را به سبب خلط ذات و صفات، مخالف بدیهیات عقلی خوانده‌اند.^{۸۳}

مثال‌های ارائه شده در تبیین تثلیث و سازگار خواندن آن با توحید نیز مورد نقد مفسران قرار گرفته است. یگانگی اقانیم در عین سه‌گانگی آن، گاه به چراغ تشبیه شده که سه جزء آن (روغن، پنبه و آتش) با چراغ یکی هستند، یا همانند خورشید که در عین یکی بودن، سه جزء (جرم، نور و حرارت) دارد. در نقد تمثیل نخست گفته‌اند، که وحدت چراغ، اعتباری است نه حقیقی. در نقد تمثیل دوم نیز وحدت خورشید را در جوهر (جرم)، ولی کثرتش را در عرض (نور و حرارت) دانسته‌اند. در حالی که، هرگونه ترکیبی از جمله مرکب بودن از جوهر و عرض درباره خداوند محال و ناسازگار با توحید است.^{۸۴}

نتیجه‌گیری

براساس عقیده تثلیث، خدا یک حقیقت سه‌گانه است و پدر، پسر و روح القدس هر سه دارای الوهیت‌اند. تأکید بر یگانگی در عین سه‌گانگی ذات خداوند، این عقیده را تناقض‌آمیز، و فهم و پذیرش آن را بسیار دشوار می‌کند و در نهایت، به امری فراتر از ادراک بشری تبدیل کرده است. بررسی تاریخ پر فراز و نشیب تثلیث نشان می‌دهد که عوامل مختلفی در پیدایش، تحولات و تبیین و تفسیرهای مختلف آن دخیل بوده‌اند. قرآن کریم، عقیده تثلیث را کفرآلود، غالیانه، وارداتی و برساخته، متضاد با آموزه‌های توحیدی حضرت عیسی علیه السلام و معتقدان آن را درخور عذاب الاهی می‌داند. براساس خداشناسی و مسیح‌شناسی قرآن کریم مبانی و مفاهیم الاهیات تثلیثی از قبیل فرزند داشتن خدا، الوهیت، پسر و زاییده خدا بودن مسیح علیه السلام، آموزه نجات مسیحی و این هم‌انگی الله و مسیح علیه السلام با چالش‌های جدی و مبنایی روبه‌روست.

پی‌نوشت‌ها

۱. حسین بن محمد راغب اصفهانی، *مفردات*، ص ۱۷۵، «ثلث»؛ ج ۴، ص ۵۶۲۶، «تثلیث».
 ۲. مستر هاکس، همان، ص ۳۴۴ - ۳۴۵؛ توماس میشل، *کلام مسیحی*، ص ۷۳، ۷۵ - ۷۶؛ ویلکن، رابرت، «خدای سه گانه در کتاب مقدس» *هفت آسمان*، ش ۱۴، ص ۹۰.
 ۳. توماس میشل، همان، ص ۷۵؛ محمد ایلخانی، *تاریخ فلسفه*، ص ۹۹.
 ۴. رک: توماس میشل، همان، ص ۷۲ - ۷۵؛ محمد ایلخانی، همان، ص ۹۸ - ۱۰۰.
 ۵. توماس میشل، همان، ص ۷۵؛ گوستاولوبون، *تاریخ تمدن*، ج ۳، ص ۷۷۰.
6. Hypostasis.
۷. توماس میشل، همان، ص ۷۵ - ۷۶؛ «خدای سه گانه در کتاب مقدس»، *هفت آسمان*، ش ۱۴، ص ۹۵ - ۹۶؛ الستر ملک کراث، *درآمدی بر الهیات مسیحی*، ص ۳۲۱.
 ۸. مستر هاکس، *قاموس کتاب مقدس*، ص ۳۴۵؛ توماس میشل، همان، ص ۷۳؛ *درآمدی بر الهیات مسیحی*، ص ۳۲۰، ۳۲۲.
 ۹. کتاب مقدس، رومیان ۱۵: ۱۶ - ۱۹؛ *قرن‌تینان اول* ۱۲: ۴ - ۶؛ *قرن‌تینان دوم* ۱۳: ۱۳؛ *آفسس‌یان* ۴: ۳ - ۶؛ *تسالونیکیان دوم* ۲: ۱۳ - ۱۴.
 ۱۰. کتاب مقدس، متی ۲۸: ۱۹ و نیز نک: اول پطرس ۱: ۲.
 ۱۱. توماس میشل، همان، ص ۷۶ - ۷۸؛ «خدای سه گانه در کتاب مقدس»، *هفت آسمان*، ش ۱۴، ص ۹۱ - ۹۵؛ *درآمدی بر الهیات مسیحی*، ص ۳۱۹ - ۳۲۰، ۳۲۲.
 ۱۲. محمد ایلخانی، *تاریخ فلسفه*، ص ۱۲ - ۱۴.
 ۱۳. کتاب مقدس، امثال ۹: ۱ - ۶؛ ایوب ۲۸؛ محمد ایلخانی، *تاریخ فلسفه*، ص ۱۳ - ۱۴.
 ۱۴. محمد ایلخانی، *تاریخ فلسفه*، ص ۱۳.
 ۱۵. کتاب مقدس، پیدایش، ۱: ۲۶.
 ۱۶. محمد ایلخانی، *تاریخ فلسفه*، ص ۱۴ - ۱۶.
 ۱۷. همان، ص ۱۶ - ۱۷.
 ۱۸. جان بایر ناس، *تاریخ جامع ادیان*، ص ۶۱۳؛ محمد ایلخانی، *تاریخ فلسفه*، ص ۱۷ - ۱۸؛ عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، *مسیحیت*، ص ۸۸ - ۸۹.
 ۱۹. محمد ایلخانی، *تاریخ فلسفه*، ص ۹، ۱۸ - ۲۰.
 ۲۰. کتاب مقدس، یوحنا ۱: ۳-۱۴، ۱۸؛ *کولسسیان* ۱: ۱۵ - ۲۰.
 ۲۱. کتاب مقدس، یوحنا ۱۰: ۱۵، ۳۰؛ *فیلیپان* ۲: ۵ - ۷؛ *رومیان* ۱: ۳، ۹.
 ۲۲. کتاب مقدس، رومیان ۵: ۱، ۶ - ۲۱: ۶: ۲ - ۱۱؛ ۲۳: ۸؛ ۱۱ - ۱۴؛ ۲۹ - ۳۰.
 ۲۳. محمد ایلخانی، *تاریخ فلسفه*، ص ۲۱؛ محمد ایلخانی، «تثلیث از آغاز تا شورای قسطنطنیه» *معارف*، ش ۳۶، ص ۷۹ - ۸۰.
 ۲۴. کتاب مقدس، یوحنا ۱: ۱ - ۱۴: ۳: ۱۶.
 ۲۵. محمد ایلخانی، «تثلیث از آغاز تا شورای قسطنطنیه» همان، ص ۷۹ - ۸۰.

۲۶. کتاب مقدس، یوحنا ۱۴: ۹، ۲۸، ۳۱.
۲۷. گریدی جُوان، ا. مسیحیت و بدعت‌ها، ص ۴۲ - ۴۵؛ اول کرنز، سرگذشت مسیحیت، ص ۷۱ - ۷۲.
۲۸. گوستاولوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ج ۳، ص ۶۸۹؛ جان بی ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۶۱۷؛ عبدالرحیم سلیمانی، مسیحیت، ص ۹۳.
۲۹. محمد ایلخانی، تاریخ فلسفه، ص ۲۵ - ۳۰؛ محمد ایلخانی، «تثلیث از آغاز تا شورای قسطنطنیه» همان، ص ۸۲ - ۸۳.
۳۰. همان، ص ۳۱ - ۳۷؛ همان، ص ۸۴؛ ش ۱ - ۲، ص ۱۶-۳۲؛ و. م میلر، تاریخ کلیسای قدیم...، ص ۱۸۶ - ۱۸۹.
31. Iustinus
۳۲. محمد ایلخانی، تاریخ فلسفه، ص ۳۸، ۴۱ - ۴۵؛ همو، «تثلیث از آغاز تا شورای قسطنطنیه» معارف، ش ۳، ص ۸۵ - ۸۷.
33. Monarchia
۳۴. محمد ایلخانی، «تثلیث از آغاز تا شورای قسطنطنیه» معارف، ش ۳، ص ۸۸؛ عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، مسیحیت، ص ۱۱۱.
35. Prosopon
۳۶. محمد ایلخانی، «تثلیث از آغاز تا شورای قسطنطنیه» معارف، ش ۳، ص ۸۹.
37. Tertulianus
38. Origenes
۳۹. محمد ایلخانی، «تثلیث از آغاز تا شورای قسطنطنیه» معارف، ش ۳، ص ۸۸ - ۹۰؛ همو، تاریخ فلسفه، ص ۷۹ - ۸۲؛ الستر ملک کراث، درآمدی بر الاهیات مسیحی، ص ۳۲۱.
۴۰. محمد ایلخانی، «تثلیث از آغاز تا شورای قسطنطنیه» معارف، ش ۳، ص ۹۴.
41. Arius.
۴۲. گوستاولوبون، تاریخ تمدن، ج ۳، ص ۷۶۹؛ جُوان، ا. گریدی، مسیحیت و بدعت‌ها، ص ۱۵۰؛ محمد ایلخانی، «تثلیث از آغاز تا شورای قسطنطنیه» معارف، ش ۳، ص ۹۴ - ۹۵.
۴۳. گوستاولوبون، همان، ج ۳، ص ۷۶۹؛ محمد ایلخانی، «تثلیث از آغاز تا شورای قسطنطنیه» معارف، ش ۳، ص ۹۸.
۴۴. اول کرنز، سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ، ص ۱۰۶-۱۰۷؛ محمد ایلخانی، «تثلیث از آغاز تا شورای قسطنطنیه» معارف، ش ۳، ص ۹۸؛ گوستاولوبون، همان، ج ۳، ص ۷۷۰.
۴۵. جُوان، ا. گریدی، مسیحیت و بدعت‌ها، ص ۱۵۱ - ۱۵۲؛ عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، مسیحیت، ص ۱۲۶.
۴۶. گوستاولوبون، همان، ج ۳، ص ۷۷۰.
۴۷. عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، همان، ص ۱۲۶.
۴۸. گوستاولوبون، همان، ج ۳، ص ۷۷۱؛ و. م میلر، تاریخ کلیسای قدیم، ص ۲۴۴.
۴۹. همان، ج ۳، ص ۷۷۱.
۵۰. رک: بقره: ۱۱۶؛ نساء: ۱۷۱ - ۱۷۲؛ مائده: ۱۷، ۷۲؛ انعام: ۱۰۱؛ توبه: ۳۰.
۵۱. محمدبن جریر طبری، جامع‌البیان، ج ۴، ص ۴۲۲.

۵۲. سیدقطب، فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۸۱۵ - ۸۱۶، ۸۶۴ - ۸۶۵؛ محمدطاهر ابن عاشور، تفسیر التحریر والتنویر، ج ۴، ص ۵۴ - ۵۷؛ سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۳، ص ۳۱۹ - ۳۲۰.
۵۳. سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۳، ص ۲۱۲.
۵۴. ابوزکریا یحیی بن شرف نووی، التبیان فی آداب حملة القرآن، ج ۳، ص ۶۰۵، ۶۰۷؛ محمود زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۶۶۵؛ محمد بن عمر فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۶۱.
۵۵. سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۵، ص ۲۴۷؛ سیدقطب، همان، ج ۲، ص ۸۶۶.
۵۶. همان، ج ۳، ص ۲۷۴ - ۲۷۵.
۵۷. ر. ک: ج ۳، ص ۲۹۲ - ۳۰۵.
۵۸. ر. ک: محمدبن جریر طبری، همان، ج ۴، ص ۴۲۳؛ فخررازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۶۰؛ محمود زمخشری، همان، ج ۱، ص ۵۹۳ - ۵۹۴.
۵۹. محمدبن جریر طبری، همان، ج ۴، ص ۴۲۲؛ محمدطاهر ابن عاشور، همان، ج ۶، ص ۵۴؛ محمدبن احمد قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۲۳.
۶۰. ابوزکریا یحیی بن شرف نووی، همان، ج ۳، ص ۶۰۲؛ فخر رازی، همان، ج ۱۲، ص ۶۰.
۶۱. محمدطاهر ابن عاشور، همان، ج ۶، ص ۲۸۲.
۶۲. ابوزکریا یحیی بن شرف نووی، همان، ج ۳، ص ۶۰۳؛ فخر رازی، همان، ج ۱۲، ص ۶۰؛ سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۶، ص ۷۱.
۶۳. ر. ک: ابوزکریا یحیی بن شرف نووی، همان، ج ۳، ص ۶۰۳؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۵۳؛ احمد بن مصطفی مراغی، تفسیر المراغی، ج ۲، ص ۱۶۷.
۶۴. محمدبن جریر طبری، جامع البیان، ج ۴، ص ۴۲۲؛ ابوزکریا یحیی بن شرف نووی، همان، ج ۳، ص ۶۰۳؛ طبرسی، همان، ج ۳، ص ۳۵۳.
۶۵. سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۶، ص ۷۲.
۶۶. طبری، همان، ج ۶، ص ۴۲۴؛ محمود زمخشری، همان، ج ۱، ص ۶۶۵؛ سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۳، ص ۲۸۹.
۶۷. ر. ک: کتاب مقدس، متی، ۱ : ۱۸، ۲۵ : ۴ : ۲ : ۲۵ : ۳۵ - ۳۶ : ۲۶ : ۱۸، ۲۳ - ۲۹.
۶۸. محمود زمخشری، همان، ج ۱، ص ۶۶۵؛ سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۶، ص ۷۳.
۶۹. ابوزکریا یحیی بن شرف نووی، همان، ج ۳، ص ۳۹۹؛ محمود زمخشری، همان، ج ۱، ص ۵۹۳.
۷۰. سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۵، ص ۱۴۹؛ زمخشری، همان، ج ۱، ص ۵۹۴.
۷۱. طباطبائی، همان، ج ۷، ص ۳۲۹.
۷۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۲۲؛ فخررازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۴، ص ۲۲۱؛ سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۵، ص ۱۴۹.
۷۳. کتاب مقدس، یوحنا ۱ : ۱ - ۵، ۱۴.

۷۴. ر.ک: ناصر مکارم شیرازی، و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۳۱.
۷۵. حسین بن مسعود بغوی، معالم التنزیل، ج ۱، ص ۵۰۲؛ جمال الدین جوزی، زادالمسیر، ج ۲، ص ۲۲۶.
۷۶. سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۵، ص ۱۴۹؛ ج ۱۳، ص ۱۹۶.
۷۷. احمد بن مصطفی مراغی، تفسیر المرائی، ج ۲، ص ۳۱.
۷۸. ابوزکریا یحیی بن شرف نووی، همان، ج ۳، ص ۴۰۳؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۲۴؛ سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۵، ص ۱۵۰.
۷۹. ابوزکریا یحیی بن شرف نووی، همان، ج ۳، ص ۴۰۲؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۱، ص ۱۱۷.
۸۰. سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۵، ص ۱۵۱.
۸۱. محمد بن احمد قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۲۳؛ محمد بن علی شوکانی، فتح القدیر، ج ۱، ص ۵۴۱؛ محمد بن عمر فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۶۰.
۸۲. محمد بن عمر فخر رازی، همان، ج ۱۲، ص ۶۰؛ محمود زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۵۹۳؛ محمدطاهر ابن عاشور، تفسیر التحریر والتنویر، ج ۴، ص ۵۴ - ۵۷.
۸۳. محمد بن عمر الفخر الرازی، همان، ج ۶، ص ۵۹؛ ج ۱۱، ص ۱۱۶؛ سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۳، ص ۲۸۶.
۸۴. ابوزکریا یحیی بن شرف نووی، همان، ج ۳، ص ۴۰۳؛ فضل بن حسن الطبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۲۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ابن عاشور، محمدطاهر، تفسیر التحریر والتنویر، تونس، الدار التونسیة، ۱۹۹۷ م.
- ایلخانی، محمد، « تثلیث از آغاز تا شورای قسطنطنیه » مجله معارف، ش ۳۶، آذر - اسفند ۱۳۷۴، از صفحه ۷۳ تا ۱۰۰.
- ، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، تهران، سازمان تدوین کتب علوم انسانی، ۱۳۸۲.
- البعوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل، به کوشش خالد عبدالرحمن، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
- بی ناس، جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمه حکمت، تهران علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- جوان، ا. گریدی، مسیحیت و بدعت‌ها، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۷.
- الجوزی، جمال‌الدین، زادالمسیر، به کوشش محمد عبدالله، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.
- دهخدا، علی اکبر و دیگران، لغت‌نامه، تهران، مؤسسه لغت‌نامه و دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- راغب الاصفهانی، حسین بن محمد، مفردات، به کوشش صفوان داوودی، دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۲ ق.
- الزمخشری، محمود، الکشاف، قم، بلاغت، ۱۴۱۵ ق.
- سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، مسیحیت، قم، زلال کوثر، ۱۳۸۱.
- سیدقطب، فی ظلال القرآن، القاهرة، دارالشروق، ۱۴۰۰ ق.
- الشوکانی، محمد بن علی، فتح القدر، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، المیزان، بیروت، اعلمی، ۱۳۹۳ ق.
- الطبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ق.
- الطبری، محمد بن جریر، جامع‌البیان، به کوشش صدقی جمیل، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ ق.
- الفخرالرازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، قم، دفتر تبلیغات، ۱۴۱۳ ق.
- القرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
- الکتاب المقدس، بیروت، دارالکتاب المقدس فی شرق الاوسط، ۱۹۹۳ م.
- کرنز، اول، سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ، ترجمه رشیدی، آموزشگاه کتاب مقدس، بی تا.
- گوستاولوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ترجمه فخر، تهران، افراسیاب، ۱۳۸۰.
- المراغی، احمد بن مصطفی تفسیر المراغی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱.
- مستر هاکس، قاموس کتاب مقدس، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷ ش.
- تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵ ش.
- ملک کراث، الستر، درآمدی بر الاهیات مسیحی، ترجمه دیباج، تهران، کتاب روشن، ۱۳۸۵.
- میشل، توماس، کلام مسیحی، ترجمه توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان، ۱۳۸۱.
- میلر، و. م، تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ترجمه علی نخستین، نشر اساطیر، تهران، ۱۹۳۱.
- النووی، ابوزکریا یحیی بن شرف، التبیان فی آداب حملة القرآن، به کوشش محمد الحجار، بیروت، دارابن حزم، ۱۴۱۴.
- ویلکن، رابرت، خدای سه گانه در کتاب مقدس و ظهور راست کیشی، ترجمه الیاس عارف زاده، فصل نامه هفت آسمان، تابستان ۸۱ شماره ۱۴.